

گرگ و بره

گرگی از چشمه‌ای در دامنه تپه‌ای آب می‌خورد که چشمش به بره‌ای افتاد که چند قدم پایین‌تر می‌خواست آب بنوشد. گرگ با خود گفت: «اگر بتوانم بهانه‌ای یابم، شامم فراهم است.»

پس بر سر بره فریاد زد: «چطور جرئت می‌کنی آبی را که می‌نوشم گل کنی؟»

بره گفت: «ارباب، اگر آن بالا آب گل‌آلود است گناه از من نیست، چرا که آب از سمت شما به طرف من جاری‌ست!»

گرگ گفت: «بسیار خوب، این به کنار. حال بگو ببینم چرا پارسال همین وقت، به من دشنام دادی؟»

بره گفت: «این محال است، آخر من فقط شش ماه سن دارم!»

گرگ غرید و گفت: «گوشم به این حرف‌ها بدهکار نیست. اگر تو نبودی، حتماً پدرت بوده!» و با گفتن این، روی بره بی‌نوا پرید و او را درید و خورد.

بره پیش از آن که جان دهد با صدایی بریده گفت: «گوش جبار به هیچ عذری نیست بدهکار!»

سگ و تصویر

سگی تکه گوشتی یافت و آن را به دندان گرفت تا به لانه ببرد و بخورد. در راه لانه، می‌بایست از روی کنده درختی رد می‌شد که همچون پلی بر روی نهری افتاده بود. در حال گذر از روی کنده درخت، چشمش به تصویر خودش بر روی آب نهر افتاد. سگ که خیال کرده بود آن تصویر متعلق به سگی دیگر است که تکه گوشتی به دندان گرفته، خواست که آن تکه گوشت را هم از آن خود کند. پس، به تصویر پارس کرد، اما به محض این که دهان گشود، تکه گوشت به درون آب افتاد و رود آن را با خود برد.

پس به هوش باشید آنچه را در کف دارید به سودای تصویری خیالی بر باد ندهید!

عدالت شیر

روزی شیر و روباه و گرگ و شغال به شکار رفتند. پس از چندی گوزنی را محاصره کردند و آن را از پا در آوردند. آن‌گاه، این سؤال پیش آمد که چگونه آن را قسمت کنند. شیر غرشی کرد و گفت: «یک چهارم آن سهم من است.» پس، بقیه حیوانات پوست آن را کردند و آن را به چهار قسمت مساوی تقسیم کردند. آن‌گاه، شیر جلوی لاشه ایستاد و قضاوت خود را آغاز کرد: «یک چهارم از آن سهم من است، چون سلطان حیوانات هستم؛ یک چهارم دیگرش مزد داوری و قضاوت من است؛ یک چهارم بعدی‌اش برای شراکت در شکار به من می‌رسد؛ و در مورد یک چهارم باقی‌مانده... خوب، در مورد آن باید بگویم... خوش دارم ببینم کدامتان جرئت دارد به آن دست بزند!» روباه دمش را روی کولش گذاشت و همچنان که از آنجا می‌رفت، زیر لب می‌گفت: «از خدمت کردن به بزرگان و اغنیا جز بیگاری چیزی نصیب نشود!»

خلاف رأی سلطان رأی جستن	به خون خویش باشد دست شستن
اگر خود روز را گوید شب است این	بباید گفتن آنک ماه و پروین